

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

اثری از: زنده یاد "قیوم رهبر"
بازتایپ: ارمان
۰۱ مارچ ۲۰۱۸

کنر سرزمین دلاوران

۱



کنر سرزمین دلاوران افسانه‌ئی ملت ما که با "تبرچه" در مقابل بزرگ‌ترین ارتش جهانی اولین جرعه‌های مبارزات مسلحانه مقاومت ملی را بر افروخت، اینک به مثابه اولین و یگانه ولایت کشور از قید استعمار روسی و مزدوران خلقی – پرچمی آن آزاد شده است.

این ولایت شمال شرقی کشور محبوب ما با مرز مشترک ۱۵۰ کیلومتری خود با پاکستان و هم مرز و یا نزدیک بودن با ولایت ننگرهار، لغمان،

کاپیسا، پنجشیر با کوه‌های سر به فلک کشیده، با اقتصاد خود کفا و مردمان غیور، استوار و شکست ناپذیر خود اهمیت ستراتیژیکی در مراحل اولی جنگ مقاومت ما کسب کرد و در مقطع دگرگونی‌ها و تکامل پیچیده اوضاع کنونی نیز به یقین می‌تواند نقش درخور اهمیت خود را بازی کند.

از اکتوبر سال ۱۹۸۸ که آخرین سرباز روسی و دولت مزدور کابل خاک کنر را ترک گفته است، تا کنون که بیش از یک سال از آزادی ولایت کنر می‌گذرد، مجموع نیروهای مقاومت و مردم کنر در مقابل یک آزمون عملی قرار دارند و آن اینست که نیروهای مقاومت مناطق آزاد را چگونه اداره می‌کنند؟ چگونه می‌توانند قدرت سیاسی را در منطقه برپا سازند؟ چقدر به مردم حق تعیین سرنوشت سیاسی شان را می‌دهند؟ اختلافات فرقه‌ئی خود را چگونه حل و فصل می‌کنند، قدرت سیاسی حاکم وظایف خود را در قبال جامعه چگونه اداء می‌نماید؟ طرح اجتماعی آن دارای چه رنگ، کدام گستره و چه مشخصاتی است و... صد ها مسأله دیگر که در مراحل مختلف جنگ مقاومت حیثیت تابع و حاشیه‌ئی دارد، ولی با تحول نیروی مقاومت به قدرت، التزامات اصلی و وظیفه‌ئی معینی پیش پای آن قرار می‌گیرد.

برای بررسی همه این مسائل باید زمینه‌های قبلی آن را در زمان ماقبل فاجعه هفت ثور ۱۳۵۷ و مرحله ده سال جنگ مقاومت جست و جو نمود تا اوضاع کنونی را بدرستی و در سیاق تاریخی آن ارزیابی کرده و چشم انداز روشنی از تکامل اوضاع داشته باشیم.

قسمت اول: اوضاع قبل از کودتا در کنر:

"ولایت کنرها" با بیش از سه صد هزار جمعیت خویش اقوام و قبائل متعددی را در سینه پر امن و کوهستانی خود جای داده است. در پهلوی "صافی" و "نورستانی" دو قوم بزرگ و همسایه که نیش و نوش و نشیب و فراز و دوستی و خصومت را در طی قرون و اعصار با هم - و در مقابل هم - حمل کرده اند؛ اقوام دیگری مانند دهگان، مشوانی، پشه ئی، سالارزی و گجر در پهنای وادی ها و دره های متعدد آن زندگی دارند.

تلاقی اقوام متعدد و فرهنگ های مختلف با شرایط طبیعی سخت و موارد اقتصادی محدود از ساکنان این خطه مردمانی دلاور، متکی به خود، با عزت نفس و مغرور به تاریخ، فرهنگ و سرزمین خود بار آورده است که در نهایت سادگی و عقب ماندگی، نکوت خوشبینی و صفای افغانی در هر گوشه و کنار آن و در چهره فرد فرد آن احساس می شود.

زراعت مانند همه ولایات کشور پیشه اصلی مردم است. بیش از ۷۰٪ مردم به کشت و زرع و مالداری مشغول اند. احصائیه های غیر موثق مقدار زمین زراعتی را ۲۶۵۰۰ هکتار زمین اعلام می دارد که ۱۶۰۰۰ هکتار آن آبی و متباقی به صورت للمی کشت می شود. ۳۰۸۴۰۰ هکتار زمین پوشیده از جنگلات است که مالکیت آن گاهی به صورت اشتراکی به قریه تعلق دارد و زمانی نیز به مالکیت خصوصی خانواده ها و افراد درآمده است.

مناسبات مالکیت زمین تا سال ۱۹۷۸ در کنر به طور عام بر ملکیت فردی استوار بوده است و به جز از "باغ و اما" در منطقه نورستان دره پیچ که هنوز هم باغ بزرگی ملکیت جمعی قبیله را نشان می دهد و مردم آن را به خاطر حفظ سنن قبیله ئی خود همان گونه نگهداشته اند؛ دیگر در همه جا ملکیت زمین خصوصی است. حدوداً پنجاه درصد زمین های زراعتی مجموع ولایت فقط در اختیار اولاد و اجداد میرزمان خان (لوی خان) بود، سی درصد زمین های زراعتی نیز در دست خانواده های انگشت شمار دیگری چون خانواده سلطان محمد خان دره پیچ، جلاخان (اسمار)، حکیم آخوندزاده (خوکی) حاجی جمدرخان (چغه سرای) و تعدادی از پاچا ها (سادات) است. این مجموع خوانین و زمیندار ها همراه با تعداد معدودی از تجار پشنگان چون شیر محمد بارکندی و کیل محمد اکرم و ته پور، سید احمدخان لیچه لام، وکیل مشوانی و غازی از اسمار و جلیل ملنگ از خاص کنر که بعد ها سرمایه های خود را در راه تصاحب زمین و اموال غیر منقول به کار انداختند، مجموعاً کمتر از نیم درصد جمعیت کنر را تشکیل می دهند که ۸۰٪ زمین زراعتی و به همان مقدار جنگلات را در اختیار داشتند. در حالی که ۹۵٪ مردم کمتر از ۲٪ زمین را در اختیار داشته و حدوداً ۴ - ۵٪ مردم کاملاً بی زمین بودند.

به این صورت اکثریت ۹۰٪ مردم کنر را دهقانان کم زمین و مالکان کوچک می سازد که در پهلوی وابستگی به قطعه زمین کوچک خود از طریق دهقانی برای زمینداران بزرگ و یا پیشه های دیگری امرار معاش می کردند. مناسبات فئودالیه شاخص اصلی اقتصاد کنر است که بر روی بستر علایق اجتماعی ماقبل فئودالیه - به ویژه علایق و روابط قبیله ئی - و هماهنگ با آن - کار کرد خود را دارد. در مناطق هموار و نزدیک به شهر ها و در میان اقوام غیر پشتون - مشخصاً دهگان - علایق قبیله ئی، بنابر سطح بلند تر فرهنگ، روابط و علایق با بوروکراسی و مناسبات اقتصادی با شهر ها، ضعیف بوده و نمونه تیپیک فئودالیسم شرقی را نمایش می دهد. در حالی که در مناطق کوهستانی کارکرد علایق قبیله ئی در درون مناسبات فئودالیه بسیار قوی است تا جائی که بعضاً منجر به گمراهی برخی از جامعه شناسان افغان و خارجی شده و این جوامع را به عنوان جوامع قبیله ئی یاد می کنند. دهقان زمین را بر پایه نصفه کاری و یا سه یکه کشت می کند، بناءً نرخ بهره مالکانه ۱/۲ یا ۳/۱ است که بنابر وجود و یا عدم وجود ابزار کار در دست دهقان و به خصوص نوعیت زمین تعیین می شود. زمین های حاصلخیز سه یکه و زمین های کم حاصل نصفه کاری به دهقان داده می شود.

سیستم زراعت کاملاً بدوی است. کار زراعتی (قلبه، تخم پاشی، آبیاری، درو و خرمن کوبی) همگی با دست و وسائل ابتدائی به کمک حیوانات انجام می یابد. در بعضی مناطق نورستان قلبه را هم به جای حیوانات خود انسان کش می کند. زراعت مکانیزه وجود ندارد، سیستم آبرسانی عمدتاً با استفاده از آب دریای کنر است که از شمال شرق به جنوب غرب جریان دارد و وادی کنر را به دو قسمت تقسیم کرده است.

گفته می شود که قبل از سال ۱۹۷۸ در حدود ۴۰ عدد سربند (کانال) آبرسانی توسط مردم برای استفاده از آب دریا برای مقاصد زراعتی به وجود آمده بود، ولی با آنهم بنابر سروی اقتصادی آن زمان محدودیت حاصلات زراعتی بنابر کمبود و بدوی بودن سیستم آبرسانی تشخیص داده شده بود که بایستی اقدامات مقتضی جهت استفاده بهتری از آب دریای کنر صورت می گرفت. در دره های دور تر از دریا و یا مناطق مرتفع یا از آب چشمه برای زراعت استفاده می شود یا زمین ها به طور للمی کشت می شود. استفاده از کود کیمیائی و تخم های اصلاح شده چندان عمومیت نداشت. مردم اکثراً از کود حیوانی استفاده می کردند و به علت عدم دسترسی دهقانان به کود کیمیائی عدم استفاده فراگیر از تخم های اصلاح شده حاصل دهی زمین بسیار کم بود. امراض وبائی و غیر وبائی در میان حیوانات به طور گسترده وجود داشت.

مردم معمولاً به کشت گندم، جواری، برنج، جو و لوبیا می پردازند و حاصلات سردرختی آن ها توت، چارمغز، انگور، انار، سیب، زردالو، شفتالو، بهی، عناب، انجیر و... است.

منابع انرژی اساساً چوپ موجود در جنگلات است و درختان ارچه، پسته، بلوط، زیتون و... دارد. جنگلات مذکور بنابر استفاده غیر علمی از آن دچار نابودی خطرناک شده است، در طی ۷۰ - ۹۰ سال اخیر به طور اوسط ۵۵ - ۶۰٪ جنگلات کنر به علت تکثر نفوس، استفاده غیر علمی، تجارت، قاچاق چوپ، مالداران و زراعت و عدم توجه مسؤولان دولتی تخریب شده و از بین رفته است.

در پهلوی آن دو توربین برق آبی هر کدام با ظرفیت ۴۳۵ کیلووات در منطقه چغه سرای وجود داشت که بر دریای پیچ نصب شده بود. علاوه بر یک جنریتر دیزلی با ظرفیت ۳۰۰ کیلووات و یک آلترنیتور شش سلنדרه در حدود ۹۵۰ کیلووات در کارخانه نجاری وجود داشت که همگی به طور عمده برای مقاصد روشن ساختن منازل مورد استفاده بود که فقط منطقه چغه سرای و سالارباغ را روشن می کرد و کمتر در موارد تولیدی و اقتصادی از آن استفاده صورت می گرفت. مالداران و دامپروری رکن دیگر اقتصاد این منطقه است. مالداران اگر چه در مناطق پشتون نشین حیثیت اقتصاد تابع زراعت را دارد، ولی در مناطق بود و باش نورستانی ها اساسی ترین رکن زندگی اقتصادی مردم را تشکیل می دهد و زراعت کاملاً حیثیت تابع و جزئی را دارد.

چنانچه در مناطق پشتون نشین ملکیت های کوچک زراعتی عمومیت دارد. همچنان ملکیت دامپروری محدود (حدود ۱۰۰ - ۲۰۰ بز) در مناطق نورستان عمومیت دارد، ولی در عین حال افراد دارای مقدار معینی از زمین زراعتی نیز می باشند: حاجی غفور و محمد رحیم خان از کانتیوا، یارمحمد، حاجی جمعه گل از واما، حاجی تازه گل، عین الله معلم، قادرخان، همایون، واصل الدین از وایگل، چنانچه ملک امیر محمد نورستانی همگی افرادی اند که بر پایه ملکیت های کلان مالداران در رأس هرم اجتماعی جامعه نورستان قرار دارند.

ولی به هر حال، اقتصاد نورستان بر محصولات دامپروری مبتنی است که در آن نه از امتیازات فئودالی خبری است و نه هم از سلسله مراتب اجتماعی موجود در جامعه فئودالی همسایه آن که بررسی مفصل آن را باید به اوقات دیگری موکول کرد.

اوضاع اجتماعی:

ولایت کُنر محل بود و باش دو ملیت (پشتون - نورستانی) برادری است که در طی قرون و اعصار در پهلوی هم زیسته اند. اگر چه در مورد ریشه اصلی ملیت نورستان افسانه ها بر حقایق علمی غلبه دارد، ولی آن چه واضح است که این ملیت قدیمی ترین باشندگان این خطه را می سازد و اقوام دیگر مانند صافی، مشوانی، مومند، دهگان و... همگی تازه واردینی اند که در دو صد سال اخیر از مناطق دیگر کشور به این جا مهاجرت کرده و مسکن گزین اند.

در میان قبائل پشتون (مانند صافی، مشوانی، سالارزی) و یا غیر پشتون (مانند دهگان و پشه ئی) که بعداً تحت تأثیر فرهنگ پشتون قرار گرفته و جزء لاینفک ملیت پشتون گردیده اند.

فرهنگ پشتونولی با ارزش های متعالی آن از قبیل آزادگی، شجاعت، ناموس داری و مهمان نوازی تأثیرات ژرفی بر فرهنگ افغانی ما دارد، چنانچه ارزش های عقب مانده آن در غلو انتقام فردی، تحقیر زنان، محدودیت قبیله ئی و خونی و... مانع تکامل طبیعی جامعه ما می شود. ولی به هر حال، این فرهنگ در کُنر با جوانب مثبت و منفی آن بر زندگی مردم تسلط کامل دارد.

در این فرهنگ تمام جامعه پشتون با تفاوت های کمی غیر مهمی - با هم اشتراک دارند و تفاوت میان اقوام ساکن در وادی ها و مراکز شهری و اقوام ساکن در کوهستان ها بنابر عوامل متلاقی فرهنگی با دیگر اقوام و ملیت ها نزدیکی و دوری با شهر و تأثیر برداشتن از آن، بلند رفتن تعداد روشنفکران و رابطه با بوروکراسی تفاوت های معینی را باز گو می نماید؛ ولی در کلیت نمی تواند جدا از چارچوب نظام ارزشی "پشتونولی" به زندگی خود ادامه دهد.

این فرهنگ چه در علایق و روابط خانوادگی، چه در روابط و مناسبات ذات الیبینی با دیگران، چه در فهم حقوق و وجایب فردی و اجتماعی دارای نظام ارزشی قابل احترام و با اوتوریت است که از یک جانب ریشه در حفظ منافع قبیله ئی و فنودالی با تشخیص مردسالارانه و سختگیرانه خود دارد و از جانب دیگر نمایانگر فرهنگ آزادنش مهان نواز و با گذشت است.

فرهنگ نورستانی ویژگی های جامعه شبانینی را بازگو می کند که در مراحل ماقبل فنودالی در جازده است. در این جامعه تعلق ملکیت زمین به زن و ملکیت مواشی به مرد، کار زراعتی به زن و کارخانه به مرد نظام ارزشی آن را ویژگی های خاص داده است که نه تنها آن را از جامعه پشتون متمایز می سازد، که از مجموع قبائل، اقوام و ملیت های دیگر افغانی تفاوت های چشمگیری را بازگو می کند.

تفاوت چشمگیر جامعه نورستانی در مسأله ملکیت با دیگر ملیت ها مسائل ارزشی به خصوص در مسأله زن را کاملاً مفهوم دیگر بخشیده است که علی رغم بدوی بودن آن لحظات انسانی بیشتری را نسبت به فرهنگ جامعه فنودالی پشتون دارا می باشد.

در چارچوب این وضع فرهنگی کوششی هم از جانب دولت ها برای بلند بردن سطح فرهنگی و دانش مردم نورستان نشد. تا سال ۱۹۷۸ تعداد افرادی که دارای تحصیلات عالی (بالتر از صنف ۱۲) بودند کمتر از ۳۰۰ نفر و تعداد افراد با تعلیمات متوسط (صنف ۱۲) آن، چیزی بیشتر از ده هزار تن بود که در مقایسه با ۳۰۰۰۰۰ تن جمعیت آن بسیار ناچیز است.

در اواخر دوره داوود ولایت کُنر دارای ۸ مکتب عالی، ۱۶ مکتب متوسط و ۲۸ مکتب ابتدائی و دهاتی همراه با ۵ مدرسه دینی بود که مجموع آن ۶ - ۱۰٪ مردم را توانسته بود باسواد بسازد و بیشتر از ۹۰٪ مردم هنوز هم در تاریکی جهل دست و پا می زدند.

اوضاع صحتی آن بهتر از شرایط تعلیمی نبود. در سال ۱۹۷۸ کنگر دارای ۵ مرکز صحتی اساسی، ۹ مرکز صحتی فرعی و یک مرکز رهنمای خانواده بود. توبرکلوز، محرقه و ملاریا به عنوان امراض ساری وجود داشت و در حدود ۱٪ نفوس به هر کدام این امراض ساری مصاب بودند. با ۲.۵٪ مرگ و میر اطفال کمتر از یکسال و ۱٪ مرگ زنان ناشی از وضع حمل ۲.۵٪ مرگ و میر با امراض عادی با ۲۴ نفر داکتر ۴۷ تن دیگر پرسونل صحتی (معاون داکتر و قابله) می توان وضع صحتی مردم آن را حدس زد. گروه های واکسیناسیون و صحتی سیار گهگاهی سر و کله خود را نشان می دادند، ولی کار جدی برای طب وقایه ئی وجود نداشت.

ساختمان سیاسی کنگر:

در جوامع عقب مانده سیاست تلاش برای حفظ هستی خود در مقابل خطرات غیرقابل پیش بینی را نشان می دهد. در این گونه جوامع هنوز سیاست به مثابه طرز العمل "modus vivandi" زندگی اجتماعی در سطح گسترده تری از محیط فردی تلقی نمی شود. بناءً ساختمان سیاسی در این بحث با همین مفهوم به چگونگی اداره زندگی باهمی در اشکال بدوی آن توجه دارد.

اساسی ترین مشخصه زندگی سیاسی کنگر و پایه سیاسی اساسی آن را "جرگه ها" تشکیل می دهند. جرگه تصمیم دسته جمعی افراد یک گروه اجتماعی برای راه یابی یک معضله اجتماعی است. در مورد مسائل ناموس، در مورد قتل و قتال، دزدی، تعدی به حقوق مدنی افراد (ملکیت، اعتبار...) همیشه در صورتی که طرفین نتوانند بر توافق برسند - که عادتاً نمی رسند - جرگه ها می توانند راه حل قابل پذیرش و با اتوریته را برای طرفین ارائه دهند.

"جرگه" ها از افراد گروه تشکیل می شود و گستردگی و محدودیت آن نیز به قضیه قابل بحث تعلق می گیرد. جرگه های یک قریه، جرگه قوم، جرگه اقوام همگی گستردگی های جداگانه ای را نشان می دهد، که نسبت به اهمیت موضوع بحث و موقعیت طرفین دعوا می تواند به یکی از انواع این "جرگه" ها توسل بسته و راه چاره جست و جو کنند. "جرگه" - نمایانگر دموکراسی بدوی - زندگی قبیله ئی را نشان می دهد که در آن فکر انتخابات همگانی، مستقیم و سری به هیچ صورت مطرح نیست. افراد از میان ریش سفیدان قبیله و قریه با مؤثریت معیار های شخصیتی (عدالت و فهم قضایا، مؤثریت) موقعیت اجتماعی (داشتن "ملاتر" در میان قوم) و موقعیت اقتصادی تعیین می شود. قضایا نیز به طور صریح و روشن بحث می شود و اظهار نظرات نیز صراحتاً و بدون سرپت فی المجلس بیان می گردد. یقیناً کسانی که در جرگه ها بار اقتصادی بیشتری را متحمل می شوند، افراد را دعوت کرده و مسؤولیت "جرگه" را به دوش می کشند، دارای نفوذ بیشتری در حل و فصل قضایا نیز می باشند. "جرگه ها" دارای اتوریته معنوی چنانچه دارای قدرت اجرائی نیز می باشند که به صورت "ناغه" قبلاً در "جرگه" تعیین می شود.

سلسله مراتب جامعه کنگر روی یک هرم اقتصادی - اجتماعی استوار بوده که در جامعه پشتون تا حدودی از جامعه نورستانی متفاوت است.

در جامعه پشتون خان در رأس هرم اجتماعی قرار داشت. پائین تر از آن ملک ها، ریش سفیدان و زمینداران دیگر؛ پائین تر روحانیون، بعداً دهقانان و در اخیر پیشه وران.

در حالی که در جامعه نورستانی مفهوم "خان" وجود ندارد. در جامعه ماقبل فئودالی نورستانی افراد بنا بر شایستگی های فردی - (و اکثراً شجاعت و مردانگی و جنگاوری) در رأس هرم اجتماعی جامعه قرار داشت که خود می توانست با این صفات شخصیتی، موقعیت اقتصادی بهتر نیز کما می کند. پائین تر از آن ملک قریه و ریش سفیدان و بعد از آن افراد عادی قرار می گرفت.

ولی تصمیم‌گیری‌های اجتماعی - سیاسی چه در جامعه پشتون و چه در جامعه نورستانی کاملاً مردانه است و زنان هیچ‌گونه حق اشتراک در "جرگه" ها را ندارند.

روابط میان اقوام و قبائل تناسب مستقیم با مقدار قدرت اجتماعی (بشری) آن‌ها دارد. "جرگه" های صافی دارای برد بیشتر سیاسی در مجموع کثر است، در حالی که "جرگه" های اقوام دیگر به شمول نورستانی‌ها دارای برد محدود و محلی است. اقوام کوچک که عادتاً در وادی‌ها و نزدیک و یا در شهرهای بزرگ زندگی دارند، به علت نزدیکی شان با بوروکراسی و موجودیت تعداد زیادی باسواد در میان شان علایق نزدیک تری با دولت مرکزی دارند که همچنان به عنوان کانال‌های ارتباطی دولت مرکزی در میان مردم و قبائل دیگر نقش میانجی خود را بازی می‌کنند و اقوام بزرگ بنا بر عوامل اقتصادی و یا روانی فاصله بیشتری از حکومت مرکزی دارند. مثلاً نورستانی‌ها نسبت به صافی‌ها با دولت مرکزی روابط نزدیک تری دارند، دهگان و مشوانی نسبت به هر دوی آن‌ها با نهاد های دولتی علایق محکم تری داشتند.

ولی به هر حال کارکرد دولت مرکزی در میان یک جامعه فنودالی - قبیله‌ئی فقط از طریق خوانین، ملک‌ها و افراد بومی که در بوروکراسی اشتراک داشتند، امکان پذیر بود، و قدرت مطلقه دولت چنان که در شهرها محسوس بود، در مناطق روستائی به طور کم‌رنگ و بی‌رمق به چشم می‌خورد.

ادامه دارد